

معرفی و نقد کتاب

ملت‌سازی: مفهوم اساسی برای تحول منازعه مسالمت آمیز*

۱. معرفی

کتاب ملت‌سازی متشکل از مجموعه مقالاتی است که در سه بخش توسط جوچین هیپلر تدوین و گردآوری شده است. هیپلر در ابتدای کتاب بیان می‌کند که عواقب و پیامدهای حوادث افغانستان و عراق و تلاش‌های صورت‌گرفته برای ایجاد نظام‌های دولتی جدید باعث شده که واژه «ملت‌سازی» آنقدر در مجامع عمومی مورد استفاده قرار گیرد که امروزه حتی توسط برخی از وزرا و سران کشورها نیز به کار گرفته می‌شود. از نظر هیپلر، امروزه اصطلاح ملت‌سازی در ارتباط با موضوعاتی همچون ثبات منطقه‌ای، کنترل امپریالیستی، مدیریت منازعات، جلوگیری از بروز منازعات و حتی در سیاستگذاری توسعه مورد استفاده قرار می‌گیرد، بدون اینکه به معنای این اصطلاح به‌طور دقیق توجه شود. هدف از تدوین این کتاب، ارائه فهم و درکی صحیح از فرایندهای ملت‌سازی است.

بخش اول کتاب، «مفاهیم و ابعاد نظری ملت‌سازی» نام دارد. در این بخش به مسائل و مشکلات مفهومی و کلی ملت‌سازی پرداخته شده است. این قسمت، متشکل از **چهار فصل** است که به ترتیب بررسی می‌شود.

در فصل اول با عنوان «منازعات خشونت‌بار، جلوگیری از منازعه و ملت‌سازی» نویسنده ابتدا به بررسی تاریخچه اصطلاح ملت‌سازی می‌پردازد و بیان می‌کند که بعد از پایان جنگ سرد بین دو بلوک غرب و شرق، برخی منازعات منطقه‌ای، مثل جنگ خلیج

* Hippler, Jochen (2005); *Nation - Building: A Key Concept for Peaceful conflict Transformation?*, Bonn: Pluto Press in Association with the Development and Peace Foundation, pp 1-202.



فارس ۱۹۹۱، جنگ عراق ۲۰۰۳، سومالی، جنگ در منطقه بالکان، به‌ویژه بوسنی و کوزوو، افغانستان و همچنین خشونت‌هایی در آفریقا (رواندا، بروندي، کنگو، لیبیا و...) رخ داده است که موجب طرح مفهوم ملت‌سازی به صورت جدی شده است.

در واقع از نظر نویسندگان در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، واژه ملت‌سازی مورد پذیرش و توجه گسترده قرار گرفت. در ادامه نویسندگان به بحث‌های اولیه که درباره این مفهوم ایراد شده، می‌پردازد و فراز و فرود آن را بررسی می‌کند. وی بیان می‌کند که در برخی مواقع این مفهوم مورد استفاده فراوان قرار گرفته است و در برخی مواقع از آن در محافل سیاسی و علمی چندان استفاده نشده است. از نظر وی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از این مفهوم در حوزه‌های امنیتی، توسعه‌ای و سیاست خارجی، استفاده فراوان شده است و با نظریه مدرنیست‌ها در آن سال‌ها پیوند خورده است. در ادامه به تعریف مفهوم ملت‌سازی می‌پردازد و دو تعریف از آن بیان می‌کند: یکی ملت‌سازی در مقام فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی و دیگری ملت‌سازی در مقام هدفی سیاسی یا استراتژی. پس از آن می‌گوید که برای اینکه ملت‌سازی موفق باشد، باید از سه مؤلفه تشکیل شده باشد: یکی اینکه دارای ایدئولوژی‌ای باشد که ویژگی همگرایی داشته باشد (ایدئولوژی ناسیونالیسم)؛ دوم اینکه در جامعه همگرایی صورت پذیرد؛ سوم اینکه دولتی قوی وجود داشته باشد که بتواند وحدت سرزمینی را به کنترل خود درآورد. به تعبیر دیگر سه مؤلفه ایدئولوژی همگراکننده، همگرایی جامعه و وجود دولت قوی در کنار یکدیگر برای فرایند ملت‌سازی موفق لازم است.

فصل دوم، «جهانی‌شدن و ملت‌سازی» نام دارد. در این فصل نویسندگان بیان می‌کند که جهانی‌شدن و ملت‌سازی پدیده‌هایی کاملاً متفاوت و متضاد نیستند، بلکه امری هستند که به طور همزمان رخ می‌دهند و به تعبیر دیگر شرکایی همسان^۱ هستند. نویسندگان در ادامه می‌نویسد که اگرچه جهانی‌شدن اقتصادی (بازار آزاد) فرصت‌هایی را برای عمل فراهم می‌کند، گزینه‌های حکومت برای کنترل سیاسی را محدود می‌کند و در عین حال نمی‌تواند جایگزین ملی‌گرایی در مقام نیروی اجتماعی مؤثر تاریخی شود. «دموکراتیزه شدن و ملت‌سازی در جوامع تقسیم‌شده» عنوان **فصل سوم** کتاب است. استدلال نویسندگان در این فصل از کتاب این است که از نیمه دهه ۱۹۷۰، دو فرایند که گستره جهانی داشته‌اند، به طور همزمان آغاز شده‌اند. برخی از کشورها در آفریقا،



امریکای لاتین، آسیا و اروپا تحت تأثیر اصلاحات سیاسی دموکراتیزاسیون قرار گرفته‌اند و در فرایند ملت‌سازی نیز، حکومت این کشورها طرح‌های دموکراتیک را اتخاذ کرده و اجرا نموده‌اند؛ به طور همزمان نیز برخی جنبش‌های اجتماعی نوظهور در مقابل شناسایی جهانی ارزش‌های دموکراتیک مقاومت نموده و خواهان توجه به حقوق اقلیت‌ها و اقوام شده‌اند. بنابراین دومین پدیده‌ای که گستره جهانی داشته است، پدیده منازعات قومی است و این منازعات قومی توجه جهانی را در رسانه‌ها و محافل سیاسی به خود جلب کرده است. در ادامه، نویسنده از سه مدل وحدت در جوامع تقسیم‌شده که کاربرد داشته است، نام می‌برد که عبارت‌اند از: مدل قدرت مطلقه، مدل ملت‌سازی از نظر فرهنگی و مدل همگرایی تکثر فرهنگی؛ همچنین اذعان می‌دارد در جوامعی که منازعات قومی وجود دارد، می‌توان از مدل‌های دموکراتیک دیگر برای از بین بردن منازعات و ایجاد وضعیتی صلح‌آمیز در جوامع تقسیم‌شده بهره گرفت که عبارت‌اند از: همسازی، نمایندگی محلی، فدرالیسم و خودمختاری فرهنگی. وی در ادامه به توضیح هر کدام از این مدل‌ها می‌پردازد.

فصل چهارم «شکل‌گیری وجوه ایدئولوژیک ملت‌سازی» نام دارد. در این فصل، نویسنده اهمیت مؤلفه ایدئولوژی را در فرایند ملت‌سازی یادآور می‌شود و بیان می‌کند که توانایی فروش موفقیت‌آمیز محصول «ملت» مبتنی بر بررسی مقایسه‌ای سود و هزینه‌ها است. همان‌طور که از تشبیهات نویسنده برمی‌آید، وی با نگاهی اقتصادی به بررسی اهمیت مؤلفه ایدئولوژی در فرایند ملت‌سازی می‌پردازد. از نظر وی حکومتی که هنوز اعتبار خود را نزد مردم از طریق شکستن اعتماد و اطمینان مردم به خود خدشه‌دار نکرده است، برتر از حکومتی است که به طرق مختلف مردم خود را فریب می‌دهد. وی استدلال می‌کند که حکومت در هنگام ملت‌سازی باید به مردم توجه داشته باشد، در ایدئولوژی خود مردم را نادیده نگیرد و مردم را هدف تلقی نکند.

بخش دوم کتاب «مطالعات موردی» نام دارد و دربرگیرنده فصل‌های پنجم تا نهم است. در **فصل پنجم** با عنوان «شالوده‌شکنی از دولت‌ها به عنوان یک فرصت برای دولت‌گرایی جدید: نمونه سومالی»، نویسنده بیان می‌کند که جنگ‌های مخرب در درون جوامع می‌تواند سبب تجزیه جوامع شود. در اثر این جنگ‌ها هم مردم به شدت تهدید می‌شوند و هم صلح جهانی به خطر می‌افتد. در چنین وضعیتی توجه بیشتر کشورها و جامعه بین‌المللی به آن جوامعی که درگیر جنگ هستند، معطوف می‌شود. از نظر نویسنده این فصل از کتاب، اگر دولت مضمحل شده باشد، فرصت برای ایجاد



ساختارهای جدید در جامعه فراهم می‌شود و سوماتی نمونه خوبی برای این وضعیت است. با سقوط حکومت دیکتاتوری ژنرال زیادباره در سال ۱۹۹۱، دولت سوماتی رسماً از بین رفت و شهروندان سوماتیایی نه امنیت داشتند و نه از خدمات اجتماعی بهره‌مند بودند. بنابراین زمینه مداخله بشردوستانه بین‌المللی در ابتدا با رهبری ایالات متحده آمریکا و در ادامه با رهبری سازمان ملل متحد فراهم شد. بیش از دوازده کنفرانس صلح درباره وضعیت سوماتی از ۱۹۹۲ برگزار شد تا اینکه در موافقتنامه آدیس‌آبابا در مارس ۱۹۹۳، چارچوبی برای ایجاد ساختار اجرایی در سطح محلی و ایالتی در مقام بخشی از ساختار حکومت فراهم شد و ساختار سنتی سوماتی دوباره مورد استفاده قرار گرفت و به تعبیر دیگر در ساختار جدید نظام دولتی مدرن با اشکال سنتی تصمیم‌گیری در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

فصل ششم، «افغانستان: ملت‌سازی در سایه جنگ‌سالاران و جنگ علیه ترور» نام دارد. در این فصل، نویسنده بیان می‌کند که گزارش‌هایی که از افغانستان می‌رسد حاکی از آن است که موفقیت حکومت افغانستان و سیاست‌های بین‌المللی از زمان سقوط طالبان بیش از گذشته است. در سال ۲۰۰۳، پنج میلیون کودک افغانی به تحصیل مشغول بوده‌اند، حدود ۱۵۰ نشریه به صورت روزنامه یا نشریه‌های دوره‌ای در کابل منتشر شده است و بیش از ۱۲۰۰ سازمان بین‌المللی غیردولتی فعال بوده‌اند. از نظر نویسنده برای اینکه فرایند ملت‌سازی در افغانستان موفق باشد، باید تلاش شود تا فرصت برای همه گروه‌های قومی در افغانستان فراهم شود؛ زیرا افغانستان متشکل از گروه‌های قومی متعددی است که با همان گروه‌های قومی که در پاکستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان زندگی می‌کنند، روابط مستحکمی دارند و هرگونه تجزیه در افغانستان سبب بروز بحران در کشورهای همسایه نیز خواهد شد و صلح و ثبات منطقه را به خطر خواهد انداخت. بنابراین ملت‌سازی و ایجاد دولت - ملت کارآمد در افغانستان نه فقط در افغانستان، بلکه در کل منطقه تأثیرگذار است.

فصل هفتم، «ملت‌سازی از طریق اشغال: مورد عراق» نام دارد. در این فصل، نویسنده بر این نظر است که عراق کشوری چندقومی و چندفرهنگی است. کردها، اعراب و ترکمن‌ها از اقوام ساکن در عراق هستند. اعراب و کردها یکدست نیستند، شیعه و سنی با هم مخالف‌اند و تکثر فرهنگی در این کشور حاکم است. وی در این فصل، ابتدا به تاریخچه کشور عراق، و در ادامه نیز به حمله آمریکا به عراق می‌پردازد و بیان می‌کند که با سقوط صدام، همگرایی اجتماعی و تمام سازوکارهای همگرایی



اجتماعی دچار فروپاشی شد. استدلال اصلی نویسنده این است که با اشغال نمی‌توان ملت‌سازی کرد. از نظر وی این واقعیت وجود دارد که امریکا نتوانسته در فرایند ملت‌سازی در عراق موفق عمل کند؛ زیرا اگر به سه معیار (مؤلفه) اصلی برای ملت‌سازی موفق توجه داشته باشیم؛ یعنی دولت‌سازی، همگرا کردن جامعه و ایدئولوژی همگراکننده، نتایج سیاست‌های امریکا در عراق در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۵ این امر را نشان نمی‌دهد.

در **فصل هشتم** با عنوان «بین تعیین سرنوشت خود و چندقومیتی: کنشگران بین‌المللی و ملت‌سازی در بوسنی و کوزوو»، نویسنده به بررسی نتیجه ملت‌سازی در منطقه بحرانی غرب بالکان در طول پانزده سال گذشته می‌پردازد. به تعبیر دیگر، از زمان شروع فروپاشی یوگسلاوی را مورد بررسی قرار می‌دهد و به نقش کنشگران خارجی از جمله امریکا، اتحادیه اروپا و ناتو در فرایند ملت‌سازی در یوگسلاوی سابق می‌پردازد و تأثیر عامل خارجی را در این فرایند تحلیل می‌کند.

در **فصل نهم** با عنوان «نیجریه: دولت نفتی و بحران ملت‌سازی در آفریقا»، نویسنده بیان می‌کند که نیجریه کشوری چندقومی، دارای ۱۲۰ میلیون نفر جمعیت و متشکل از ۲۵۰ گروه قومی است. نویسنده شرح می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰، حدود سی ماه جنگ داخلی در نیجریه در جریان بود تا اینکه این جنگ‌ها منجر به پیروزی حکومتی شد که ایدئولوژی ملی‌گرایانه همگراکننده را بر نیجریه اعمال کرد. اما این سیاست سبب شد تا برخی از اقوام که جهت‌گیری واگرایی را دنبال می‌کردند، به دنبال کاهش شدید جمعیت جهانی نفت در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، حکومت نفتی دارای ایدئولوژی همگراکننده را به چالش بکشند و مشروعیت طرح دولت-ملت نفتی را مورد انتقاد قرار دهند. از نظر نویسنده، نفت مؤلفه‌ای تأثیرگذار در فرایند ملت‌سازی در نیجریه است و منازعه بر سر نفت، فرایند ملت‌سازی در این کشور را تهدید می‌کند. نخبگان حکومتی نفتی که بعد از سی ماه جنگ داخلی قدرت را به دست گرفته‌اند، در مقابل هرگونه تلاشی که برای ساختار بندی مجدد دولت - ملت نیجریه انجام شده است، مقاومت کرده‌اند؛ به این دلیل که انحصار قدرت نفتی را در اختیار داشته باشند.

بخش سوم کتاب، «سیاست ملت‌سازی» نام دارد که دربرگیرنده فصول دهم تا چهاردهم است. در فصل دهم با عنوان «شکل‌گیری قدرت تعدیل‌کننده سازمان‌های بین‌المللی غیرحکومتی در فرایندهای ملت‌سازی»، نویسنده به نقش سازمان‌های غیرحکومتی در فرایند ملت‌سازی اشاره، و بیان می‌کند که سازمان‌های غیرحکومتی



نقش اساسی در تولید و کاربرد بیشتر مفاهیم ملت‌سازی که توسط اجتماع بین‌المللی و بازیگران بین‌المللی استفاده می‌شود، دارند. از نظر نویسنده، سازمان ملل، کارگزارهای تخصصی آن همراه با دولت‌ها و نهادهای منطقه‌ای و همچنین سازمان‌های غیرحکومتی، در اجرای کمک‌های بشردوستانه و برنامه‌های توسعه‌ای طولانی‌مدت نقش مهمی را ایفا می‌کنند. هدف سازمان‌های غیرحکومتی این است که با ترویج همگرایی سیاسی و اجتماعی در فرایند ملت‌سازی سهم داشته باشند و معمولاً در موقعیت‌های پس از منازعه در فرایند ملت‌سازی فعال هستند و هدفشان کمک به آوارگان این منازعه و جلوگیری از وقوع فجایع انسانی است.

فصل یازدهم «ملت‌سازی خارجی در مقابل ملت‌سازی بومی، یک دیدگاه سیاست‌گذاری توسعه‌ای» نام دارد. در این فصل، نویسندگان بیان می‌کنند که دو دیدگاه برای ملت‌سازی وجود دارد: یکی دیدگاهی که معتقد است ملت‌سازی در بستر دولت‌سازی قرار می‌گیرد و ملت‌سازی باید از بیرون توسط جمعی از دولت‌ها انجام شود، به این منظور که امنیت بین‌المللی حفظ شود، و دیدگاه دوم، دیدگاهی است که بیان می‌کند ملت‌سازی، فرایندی خودجوش و ناشی از توسعه یک ملت است و فقط به دست خود جوامع باید محقق شود نه از بیرون. بنابراین کنشگران خارجی نباید در فرایند ملت‌سازی ایفای نقش کنند، فقط آنها می‌توانند در بازسازی پس از منازعه مؤثر باشند. نویسندگان در ادامه می‌گویند که ملت‌سازی از دیدگاه سیاست‌گذاری توسعه‌ای بومی نیازمند سه مؤلفه: هدف، موضوع و چارچوب زمانی است. نویسندگان از مدل ملت‌سازی بومی استقبال می‌کنند و مدل ملت‌سازی خارجی (بیرونی) را رد می‌کنند؛ اما در عین حال معتقدند که در مدل ملت‌سازی بومی، حمایت خارجی هم باید وجود داشته باشد.

در **فصل دوازدهم** با عنوان «ملت‌سازی: استراتژی‌ای برای اثبات‌سازی منطقه و جلوگیری از منازعه»، نویسنده در پی پاسخ به این سؤال است که تحت چه شرایطی ملت‌سازی می‌تواند تأثیر مثبت بر جلوگیری از منازعه و اثبات‌سازی منطقه داشته باشد. از نظر نویسنده این امر آشکار است که فرایند ملت‌سازی هم سبب ارائه فرصت‌ها و هم سبب نشان دادن تهدیدها برای ثبات منطقه‌ای می‌شود. برای فهم ارتباط بین ملت‌سازی و ثبات منطقه‌ای، ضروری است که از یک طرف نگاهی عمیق به اهداف، زمینه‌ها و بازیگرانی که در ثبات منطقه‌ای درگیر هستند، داشته باشیم و از طرف دیگر، عواقب، نتایج و پیامدهای انواع مختلف ملت‌سازی برای ثبات منطقه‌ای باید مورد آزمون قرار گیرند.

فصل سیزدهم «ملت‌سازی: امکانات و محدودیت‌های مشارکت نظامی خارجی» نام دارد. در این فصل، نویسنده به نقش مشارکت نظامی خارجی در فرایند ملت‌سازی اشاره می‌کند. در دو بخش، به مهم‌ترین دلایل مشارکت نظامی خارجی در فرایند ملت‌سازی می‌پردازد و در ادامه، انگیزه بازیگران خارجی را برای درگیر شدن نظامی در فرایند ملت‌سازی مورد مذاقه قرار می‌دهد.

در فصل چهاردهم با عنوان «دولت - ملت‌ها برای صدور به ملت‌سازی بین مداخله نظامی جلوگیری از بحران و سیاست‌گذاری توسعه»، نویسنده استدلال می‌کند که یک مدل ملت‌سازی وجود ندارد، بلکه با توجه به اوضاع درونی جوامع، اهداف، کارکردها، محیط منطقه‌ای و... مدل‌های ملت‌سازی نیز متفاوت است. وی در ادامه به مشکلات امنیتی، سیاسی، منابع، ساختار سیاسی داخلی، منازعه اهداف، منازعه بین اهداف و ابزار در فرایند ملت‌سازی موفق اشاره، و بیان می‌کند که به جای ملت‌سازی از بیرون یا ملت‌سازی خارجی، باید حمایت خارجی از فرایند ملت‌سازی بومی صورت پذیرد. وی بیان می‌کند که ملت‌سازی، مفهوم سیاسی پیچیده در طول تاریخ بوده است و برای شروع ملت‌سازی موفق نیازمند سه مؤلفه ارتقای شرایط واقعی زندگی، اصلاحات ساختاری در بخش‌های مختلف و همگرایی سیستم سیاسی هستیم. این سه مؤلفه باید با سه مؤلفه تأثیرگذار در فرایند ملت‌سازی موفق، یعنی همگرایی جامعه، دولت‌سازی و همگرایی ایدئولوژیک همراه شوند تا فرایند ملت‌سازی موفق انجام پذیرد.

۲. نقد

برای نقد این کتاب از سه حوزه نقد شکلی، روشی و محتوایی استفاده شده است.

۲-۱. نقد شکلی

در نقد شکلی کتاب حاضر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
اگرچه گردآورنده کتاب به خوبی مطالب مندرج در آن را در قالب سه بخش مجزا طبقه‌بندی نموده است، از نظر شکلی بر این کتاب برخی ایرادها وارد است؛ از جمله اینکه آخر کتاب فاقد فهرست منابع است. منابع مورد استفاده در هر فصل فقط در پایان همان فصل ذکر شده است و فهرست کلی منابع که باید در آخر کتاب ذکر شود، در انتهای کتاب قید نشده است.
بهتر بود نویسنده (گردآورنده) در ابتدای کتاب بخشی با نام مقدمه، و در آخر نیز



نتیجه‌گیری درج می‌کرد. اگرچه فصل آخر کتاب در واقع نتیجه‌گیری گردآورنده از کل مطالب کتاب است، اگر عنوان آن نتیجه‌گیری بود، بهتر بود. در بخش دوم کتاب با عنوان مطالب موردی، متأسفانه ترتیب زمانی در نظر گرفته نشده است. اگر موارد مطالعه با ترتیب زمانی شروع می‌شد و خاتمه می‌یافت، بهتر بود و انسجام مطالب این بخش بیشتر حفظ می‌شد. برخی از فصول کتاب، مقدمه و نتیجه‌گیری داشتند و برخی دیگر فاقد این دو بخش بودند؛ بهتر بود که قالب مقالات مندرج در این کتاب همسان و یک‌شکل بود نه براساس سلیقه مؤلف مقاله.

۲-۲. نقد روشی

به نظر می‌رسد که گردآورنده در این کتاب، از یک سو از روش مقایسه‌ای و تطبیقی بهره گرفته است و از سوی دیگر در برخی فصول از روش توصیفی. متأسفانه در هیچ جای کتاب از روش‌های مورد استفاده در کتاب ذکری به میان نیامده است و این امر ضعف کتاب حاضر به شمار می‌رود؛ زیرا معمولاً نویسندگان یا گردآورندگان در مقدمه کتاب باید به روش تدوین مندرجات کتاب اشاره کنند که این امر در کتاب حاضر مغفول مانده است.

۲-۳. نقد محتوایی

در نقد محتوایی اثر هم می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد: اول اینکه تعداد فصول با توجه به حجم کتاب بسیار زیاد است و همین امر سبب پراکندگی مطالب شده است؛ بهتر بود گردآورنده تعداد فصول کمتر و در عین حال با انسجام درونی بیشتری را در این کتاب در کنار یکدیگر قرار می‌داد. دوم اینکه در بخش اول که مفاهیم و ابعاد نظری ملت‌سازی نام داشت، چندان به بررسی ابعاد نظری ملت‌سازی پرداخته نشده بود و بیشتر بر روی مفاهیم متمرکز شده بود، در حالی که بررسی ابعاد نظری ملت‌سازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در بخش اول کتاب نادیده گرفته شده بود.

دکتر بهاره سازمند

عضو هیئت علمی دانشگاه یزد

Sazmand_bahareh@yahoo.com